



گفت‌گوبا موسولینی

امیل لودویگ
ترجمه مهدي تدیني

گفتگو با موسولیني



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: لودویگ، امیل، ۱۸۸۱ - ۱۹۴۸م/ Ludwig, Emil
عنوان و نام پدیدآور: گفتگو با موسولینی/ امیل لودویگ/ ترجمه مهدی تدینی
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۱
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص
شابک: ۷- ۸۷۲ - ۲۵۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Mussolini's Gespräche mit Emil Ludwig, 1932
موضوع: موسولینی، بنیتو، ۱۸۸۳-۱۹۴۵م/ فاشیسم -- ایتالیا/ ایتالیا -- سیاست و حکومت
-- ۱۹۱۴ - ۱۹۴۵م

شناسه افزوده: تدینی، مهدی، ۱۳۵۹ - مترجم

رده‌بندی کنگره: DG۵۷۱

رده‌بندی دیویی: ۹۴۵/۰۹۱

شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۸۲۱۰۷



گفتگو با موسولینی

مجموعهٔ ایدئولوژی پژوهی

امیل لودویگ

ترجمهٔ مهدی تدینی

آماده‌سازی و تولید:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی

چاپ و صحافی: دالاهو

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۱، ۱۱۰۰ نسخه

قیمت: ۱۶۸۰۰۰ تومان

همهٔ حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازهٔ کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقهٔ سوم، تلفن، ۰۵-۶۶۴۷۷۴

@ketabeparseh





امیل لودویگ (۱۹۴۸-۱۸۸۱)

این نویسنده آلمانی-سوئیسی، آثار متعددی درباره شخصیت‌های بزرگ تاریخی نگاشته است؛ از آبراهام لینکلن، اوتو فون بیسمارک و ناپلئون تا لودویگ فون بتهوون. همین علاقه او به شخصیت‌های بزرگ باعث شده بود به موسولینی نیز علاقه‌مند شود و مجموعه گفتگوهایی را با او ترتیب دهد. البته لودویگ دغدغه بزرگ‌تری هم داشت: او نگران آینده اروپا بود. به رم رفت تا روبروی موسولینی بنشیند و ببیند این رهبر فاشیست چه در سر دارد، جنگ یا سازندگی؟

عمل کردن آسان، اندیشیدن دشوار و عمل کردن طبق آنچه
آدمی اندیشیده ناخوشایند است.

ویلهلم مایستر

تقدیم به

احمد مسعود برای چراغی که در تاریکی افروخت

(مترجم)

فهرست

| | |
|---------------------------------------|-----|
| یادداشت مترجم | ۱۱ |
| درآمد | ۲۵ |
| بخش اول: آموزش یک دولتمرد | |
| مدرسه فقر | ۵۱ |
| مدرسه سربازی و روزنامه‌نگاری | ۵۵ |
| مدرسه تاریخ | ۶۳ |
| بخش دوم: گفتگوهایی دربارهٔ دگردیسی‌ها | |
| سوسیالیسم و ناسیونالیسم | ۷۹ |
| دلایل جنگ | ۹۱ |
| در مسیر دستیابی به قدرت | ۱۰۱ |
| بخش سوم: گفتگوهایی دربارهٔ مسائل قدرت | |
| ادارهٔ انسان‌ها | ۱۱۹ |
| تأثیر بر توده‌ها | ۱۳۱ |
| خطرهای دیکتاتوری | ۱۴۱ |

۱۰ ■ گفتگو با موسولینی

- بخش چهارم: گفتگوهایی دربارهٔ محدوده‌های قدرت ۱۴۹
- اروپا ۱۵۱
- دربارهٔ کشورهای بیگانه ۱۵۷
- سازندگی داخلی ۱۷۱
- رم و کلیسا ۱۷۹

- بخش پنجم: گفتگو دربارهٔ نبوغ و شخصیت ۱۸۷
- عمل و اندیشه ۱۸۹
- افتخار و عمل ۲۰۱
- دربارهٔ هنر ۲۱۱
- تنهایی ۲۲۱
- شخصیت و سرنوشت ۲۲۷

- نمایه ۲۳۳

یادداشت مترجم

موسولینی یکی از رهبران جهان است که مطالعه درباره او بسیار هیجان انگیز است. فاشیسم ستیز هم که باشیم، نمی‌توانیم این واقعیت را انکار کنیم که موسولینی، این بزرگ‌ترین رهبر فاشیست‌های دنیا، سرشار از پویایی، نوآوری و چابکی بود. زندگی پرفرازونشیب و تحولات فکری موسولینی، او را به یک سوژه مطالعاتی سیاسی بسیار جذاب تبدیل کرده است. از دیگر سو، برای شناخت افکار و شخصیت انسان‌ها بهترین گزینه، رفتن به سراغ خود این شخصیت‌هاست؛ یعنی هر چیزی که از زبان و به قلم خود آن‌ها ثبت شده باشد. کتاب‌ها، مقالات، سخنرانی‌ها و گفتگوها منبع دست‌اول و مطمئن برای پژوهش درباره شخصیت‌های تاریخی و سیاسی است. این کتاب مجموعه گفتگوهای واکاوانه را برای ما فراهم آورده که در جریان آن‌ها مصاحبه‌کننده بسیار کوشیده است با پرسش‌های دقیق و تحریک‌کننده موسولینی را به حرف آورد. این گفتگوها ابعاد مختلف زندگی و افکار سیاسی موسولینی را تا آن سالی که این گفتگوها انجام شده است، پوشش می‌دهد و اطلاعات دست‌اولی به ما می‌دهد. کتاب پیچیدگی خاصی ندارد و هر خواننده‌ای می‌تواند بهره

خود را از آن ببرد، اما طبعاً هر چه پیش‌دانسته‌های ما دربارهٔ موسولینی و جنبش فاشیستی او بیشتر باشد، اطلاعات بیشتری هم به ما می‌دهد. به همین دلیل، در این یادداشت مرور کوتاهی بر فراز و فرود زندگی موسولینی می‌کنیم تا به ویژه بدانیم کتاب قرار است چه داده‌هایی را در چه برهه‌ای از زندگی او برای ما فراهم آورد.

موسولینی زندگی سیاسی‌اش را با روزنامه‌نگاری شروع کرد؛ حرفه‌ای که سکوی پرتاب شخصیت‌های بزرگ بسیاری بوده است. قلم گاه جادو می‌کند و شخصیت‌ها را همزمان هم می‌سازد و هم به جامعه معرفی می‌کند. حتی کسانی که دربارهٔ فاشیسم اطلاعات چندان زیادی ندارند، قطعاً این را می‌دانند که میان فاشیسم و سوسیالیسم/کمونیسم جدالی خشن و بی‌رحمانه وجود داشت. اگر «ناسیونال سوسیالیسم» آلمان (نازیسم) را نمونهٔ رایکال «فاشیسم» در نظر بگیریم، باید گفت بزرگ‌ترین و ترسناک‌ترین دشمنی تاریخ در قرن بیستم دشمنی خونینی بود که میان فاشیسم آلمان و کمونیسم وجود داشت. این خصومت در فاشیسم ایتالیا نیز وجود داشت و اگر تاریخ فاشیسم را بخوانیم، می‌بینیم که این جنبش نوپدید، جوان، پرشور و خشونت‌طلب با درگیری‌های خونین با سوسیالیست‌های ایتالیایی خود را بالا کشاند. اما چیزی که افراد کمتری از آن اطلاع دارند این است که تا پنج سال پیش از پیدایش فاشیسم در ایتالیا به رهبری بنیتو موسولینی، او یکی از آینده‌دارترین و کوشاترین رهبران سوسیالیسم ایتالیا بود! موسولینی سردبیر آوانتی بود، روزنامهٔ اصلی حزب، و در آن سال‌ها کسی نمی‌توانست تصادفی به چنین جایگاهی در یک حزب سوسیالیستی رسیده باشد. موسولینی یک سوسیالیست انقلابی تمام‌عیار بود؛ انقلابی‌تر از بسیاری از هم‌حزبی‌هایش. همین یکی از جذابیت‌های مطالعه دربارهٔ موسولینی است: او در هر دو سوی خشن‌ترین نبرد قرن بیستم فعالیت رهبری داشته است! در سوسیالیسم چهره‌ای شاخص و در فاشیسم شاخص‌ترین چهره بوده است.

درواقع همین روحیه انقلابی موسولینی باعث شد در اولین گیرودار سرنوشت‌ساز، رشته پیوند میان او و هم‌حزبی‌هایش گسسته شود: وقتی جنگ جهانی اول در گرفت، حزب سوسیالیست ایتالیا سخت مصمم بود به مرام صلح‌طلبانه خود پایبند بماند، اما موسولینی پیوند تنگ‌انگی میان انقلاب و جنگ می‌دید و گمان می‌کرد این جنگ در نهایت به همان انقلابی ختم می‌شود که سوسیالیست‌ها سودایش را داشتند. چنین شکافی اصولی‌تر و خطرتر از آن بود که پرسدنی باشد. موسولینی از مداخله ایتالیا در جنگ حمایت کرد و رفقای حزب سوسیالیست، برآشفته و خشمگین از این تمرد نابخشودنی، او را از حزب اخراج کردند. موسولینی، سرخورده و با کینه‌ای عمیق از این جفا و کج‌فهمی یاران، با کمک‌های مالی از این سو و آن سو - که سرمنشأ آن همواره مایه انواع بهتان‌ها به او بود - روزنامه‌ای تأسیس کرد (پوپولو دیتالیا)^۱ و همراه با چند شخصیت دیگر جریان موسوم به «مداخله‌طلبی»^۲ (یعنی هواداران ورود ایتالیا به جنگ به نفع متفقین) را رهبری کرد. سرانجام ایتالیا یک‌سال بعد در طرف متفقین وارد جنگ شد و مداخله‌طلبان به آرزویشان رسیدند. ایتالیا حضور چندان درخشانی در جنگ نداشت و فقط در پایان توانست شکستی به ارتش پیشاپیش فروپاشیده اتریش وارد آورد، اما ایستادن در جبهه متفقین انتخاب درستی بود - در گفتگوهای کتاب درباره این مسائل نیز بحث می‌شود. ایتالیایی‌ها از دستاوردهای جنگ راضی نبودند و برخی

۱. *Il Popolo d'Italia*: موسولینی این روزنامه را در ۱۹۱۴ تأسیس کرد. در سال‌های بعد با ورود او به دولت، این روزنامه به ارگان رسمی حزب فاشیست ایتالیا تبدیل شد. آخرین شماره روزنامه در بیست‌وششم ژوئیه ۱۹۴۳ منتشر شد؛ روزی که موسولینی عزل و بازداشت شد. عنوان روزنامه به معنای «مردم ایتالیا» است و موسولینی آن را از روزنامه گاریبالدی، جوزپه قهرمان ملی ایتالیایی، وام گرفته بود.

۲. interventionism (ایتالیایی: interventionismo)

مطالباتشان محقق نشد، به همین دلیل با آنکه در جنگ پیروز شده بودند، از برخی بلندگوها احساس شکست خوردگی به جامعه تزریق می‌شد. اما جنگ هزینه‌های انسانی و مالی فراوانی به ایتالیا وارد آورده بود و بخش بزرگی از ایتالیایی‌ها کل این هزینه‌ها را بیهوده می‌دانست. پس می‌شد انتظار داشت حزبی که از اول مخالف جنگ بود، یعنی حزب سوسیالیست، پس از این جنگ به نظر بیهود، در انتخابات کامیاب باشد و بسیاری از مواضع قدرت را به دست گیرد. فعالیت گسترده سوسیالیست‌ها - که گاه با شعارهای تند انقلابی و تمایل فراوان به اعتصاب و اشغال کارخانه‌ها همراه بود - با مقاومت بخش‌های محافظه کار و غیر سوسیالیست جامعه روبه‌رو شد و از دل این مقاومت جنبشی بزرگ و نیرومند درآمد: «دسته‌هایی مبارزاتی»^۱ که با سوسیالیست‌ها وارد درگیری‌های شدید می‌شدند و معمولاً هم از جانب بخشی از حاکمیت که دل خوشی از سوسیالیست‌ها نداشتند، حمایت یا تحمل می‌شدند. همین دسته‌ها (فاشی) جمع شدند و حزب فاشیست ایتالیا را در ۱۹۱۹ تأسیس کردند.

موسولینی به زودی به دوچه (پیشوای) این فاشیست‌ها تبدیل شد و در اکتبر ۱۹۲۲ وقتی شاه ویکتور امانوئل سوم او را مأمور تشکیل کابینه کرد، فاشیست‌ها نیز از چند جهت در عملیاتی تهدیدکننده گام در مسیر پایتخت نهادند؛ عملیاتی که به «رژه به سوی رم»^۲ معروف شد - حادثه‌ای که می‌توان آن را مبدأ به قدرت رسیدن موسولینی و فاشیسم در ایتالیا و اروپا بدانیم و برای دیگر فاشیست‌های اروپا، از جمله برای هیتلر، الگویی جذاب بود. پیش از آنکه فاشیست‌ها به رم برسند، موسولینی به پایتخت رسیده و حکم

۱. fasci di combattimento: تالفظ: فاشی دی کومباتیمنتو. تعبیر «فاشیسم» از همین «فاشی»

(دسته‌ها) آمده است.

۲. Marsh on Rom (آلمانی: Marsch auf Rom؛ ایتالیایی: italienisch Marcia su Roma).

نخست‌وزیری‌اش را گرفته بود. این آغاز دولت او بود؛ دولتی که اول ائتلافی بود، اما رفته‌رفته فاشیست‌ها تمام قدرت را در فرایندی سه‌ساله قبضه کردند. مهم‌ترین رخداد در این میان، ربایش و قتل جاکومو ماتئوتی^۱ بود، سیاستمدار سوسیال‌دموکرات. جبهه ضدفاشیست بزرگی علیه دولت موسولینی تشکیل شد (موسوم به «اپوزیسیون آوتین»)، اما با آنکه موسولینی تا چند قدمی سقوط پیش رفت، از این کشاکش پیروز بیرون آمد و از ۱۹۲۵ حکومت کم‌ویش دموکرات خود را به یک دیکتاتوری تک‌حزبی تبدیل کرد.

گفتگوهای درج‌شده در این کتاب در سال ۱۹۳۲ با موسولینی انجام شده است. این یعنی دوچه‌ای که امیل لودویگ چند روز به دفتر کارش می‌رفت و گفتگوهای مفصل و کم‌ویش بی‌پروا را با او انجام می‌داد، دیکتاتوری جاافتاده و یک‌سالار بود که همه مخالفان را خنثی یا تارومار کرده و سال‌ها بود که حاکمیت یکدستی را در ایتالیا استوار کرده بود. این حکومت دستاوردهایی هم برای ایتالیا داشت؛ بیش از همه اینکه نظمی به این کشور نامنضبط تحمیل کرده و سازندگی‌های فراوانی انجام داده بود، اما ایتالیایی‌های مهاجر و تبعیدی با دلی خون از این حکومت می‌گفتند و می‌نوشتند. به همین دلیل، اروپایی‌های غربی با بیم و امید به این ایتالیای فاشیستی می‌نگریستند؛ نمی‌دانستند پیشرفت، نظم و سازندگی این حکومت را وجه غالب آن بدانند یا تندمزاجی، دموکراسی‌ستیزی، بیگانگی‌اش با برخی ارزش‌های اروپایی و اندیشه پادگانی‌اش را ویژگی اصلی آن بدانند. خاستگاه حزب فاشیستی تداعیات جنگ‌طلبانه فراوانی با خود داشت، اما از دیگر سو، امید می‌رفت دوچه با همین شیوه، کامیابی خود را در سازندگی بیشتر و استعمار درونی جو یا شود تا در ایده‌های جنگ‌طلبانه. امیل لودویگ به‌عنوان یکی از همان اروپایی‌های صلح‌طلب با همین بیم و امید به

سراغ موسولینی آمده بود و در طول گفتگوها نیز خواهیم دید که دائم می‌کوشد با پرسش‌های تحریک‌کننده انگیزه‌های درونی موسولینی را کشف کند.

اما واقعیت این است که امیل لودویگ، مردم اروپا و جهان و خود موسولینی از مهم‌ترین رخدادهای آتی بی‌خبر بودند. آن زمان روسیه شوروی به بزرگ‌ترین پایگاه کمونیسم در جهان تبدیل شده بود، با تندترین زبان علیه غرب سخن می‌گفت و در عین حال با توسعه و توتالیتاریسم استالینی خود، اروپا را می‌ترساند. در این میان مشخص نبود آیا این ایتالیای فاشیستی در جبهه غرب و اروپا به شمار می‌آید یا قرار است فاشیسم نیز تیغه دیگری شود و با تیغه کمونیسم چیچی‌کشنده‌ای را علیه اروپا بسازند. آینده دموکراسی و ارزش‌های غربی چه می‌شد؟ آیا جهان بولشویستی می‌شد و کمونیسم گام در مسیر فتوحات بیشتر می‌نهاد یا جبهه دموکراسی تقویت می‌شد؟ آیا دولت ضدلیبرال و ضددموکرات دیگری مانند حکومت فاشیستی ایتالیا ظهور می‌کرد؟ چیزی که هیچ‌کس در اروپا نمی‌دانست همین بود که قرار بود فقط چند ماه بعد، رادیکال‌ترین نوع فاشیسم با ویژگی‌های یهودی‌ستیزانه و نظامی‌گرایانه‌ای که بسیار فراتر از فاشیسم ایتالیا بود، در آلمان به قدرت برسد. و همه این‌ها در حالی است که حتی خود موسولینی نیز چنان که در همین گفتگوها نیز بیان می‌کند، اعتقاد داشت: «فاشیسم را به هیچ‌کشوری نمی‌توان صادر کرد. فاشیسم گیاهی ایتالیایی است. اما برخی ایده‌های فاشیسم به آلمان می‌خورد.» البته در میان همه حرف‌های موسولینی درباره آلمان، شاید جالب‌ترین و متناقض‌ترین بخش جایی باشد که او اتفاقاً شخصیت‌هایی را در میان سیاستمداران آلمانی ستایش می‌کند که در نظر هیتلر و یارانش منفورترین‌ها بودند: کسانی چون والتر راتناو و گوستاو اشتِرِزِمان!

ظهور یک قدرت فاشیستی دیگر در اروپا، همه چیز را بر هم می‌زد و در یک کلام، قیمت ایتالیا را برای اروپای غربی بسیار بالا می‌برد. با ظهور آلمان ناسیونال‌سوسیالیست معادلات اروپا به هم خورد و موسولینی از آن دیکتاتوری که فقط باید تحمل می‌شد، به دولتمردی تبدیل شد که حالا هر قدر می‌خواست می‌توانست برای اروپا عشوہ کند، زیرا فقط همین مانده بود که آن آلمان پر خاشجو و جنگ‌طلب ایتالیای فاشیستی را نیز به‌عنوان متحد کنار خود داشته باشد تا اعتماد به نفسی بی‌حد و حصر پیدا کند! در ابتدا چون قیمت موسولینی بسیار بالا رفته بود، غربی‌ها لشکرکشی بی‌رحمانهٔ ایتالیا به حبشه و قتل‌عام مردم بدوی آنجا را تحمل کردند، بلکه موسولینی به دامان هیتلر نگلند. ضمن اینکه خود غربی‌ها از این دست ضعیف‌کشی‌های استعماری بسیار در کارنامه داشتند و تا وقتی تفنگ‌ها خود اروپایی‌ها را نشانه نرفته بود، همه چیز همچنان قابل تحمل بود. اما در نهایت فرانسه نتوانست ایتالیا را در جبههٔ خود حفظ کند و موسولینی گام در مسیر بدشگونی نهاد: هم‌پیمانی با هیتلر. توتالیتراریسم هیتلری، سازماندهی نظامی سترگ آلمان ناسیونال‌سوسیالیست و یونیفورم‌های براق این برادران فاشیست، برای دوچه که دوست نداشت به مرد شمارهٔ دو تبدیل شود، جذابیت بیشتری داشت. اما موسولینی با این هم‌پیمانی آیندهٔ خود را نابود کرد، گرچه شاید از پنجرهٔ سال ۱۹۴۰ این اتحاد بسیار پرسود به نظر می‌رسید. وقتی ورق جنگ برگشت و امید به پیروزی آلمان کم‌رنگ شد، موسولینی نیز در ژوئیهٔ ۱۹۴۳ سرنگون شد. همهٔ رخدادهای بعدی، یعنی رهایی موسولینی از زندان با کمک آلمانی‌ها و تشکیل «جمهوری سالو» زیر سایهٔ هیتلر، فقط پایان رقت‌انگیز و غیرقهرمانانهٔ مردی بود که شروعی طوفانی و خلاقانه داشت. هر چه موسولینی در سال‌های نخست هوشمند و یکه‌تاز به نظر می‌رسید، در پایان دنباله‌رو و در مانده بود. اسارت و قتل فجیع او در واپسین روزهای آوریل ۱۹۴۵، برگهٔ آخر از داستانی بود

که حماسی شروع شد و فکاهی تمام شد.

نکته مهم در این میان «برهه‌ای» است که این گفتگوها با موسولینی انجام شده و هدفم از این مرور مختصر این بود که هنگام مطالعه این گفتگوها برهه زمانی را فراموش نکنیم. موسولینی در آن زمان فقط یک دیکتاتور ضددموکرات، ضدسوسیالیست و سرکوبگر بود که بسیاری از آزادی‌ها را در ایتالیا محدود کرده و باعث تبعید یا مهاجرت بسیاری از شخصیت‌های سیاسی، هنری و ادبی ایتالیا شده بود. آمار و ارقام سرکوبگری او با آنکه بسیار فراگیر بود، هنوز چندان بی‌رحمانه به نظر نمی‌رسید؛ این را در مقایسه آن با آلمان ناسیونال‌سوسیالیست آتی و روسیه شوروی می‌توان ادعا کرد. هنوز از جنگ حبشه و وضع قوانین نژادی خبری نبود و موسولینی هنوز خود را در تله خوش‌رنگ آلمان ناسیونال‌سوسیالیست نینداخته بود. اما از دیگر سو، چنان‌که اشاره شد، برای ایتالیایی فاشیستی عنوانی مگر «دیکتاتوری» نمی‌شد به کار برد. بنابراین، این گفتگوها از جمله از این جهت جذاب است که با افکار و چشم‌اندازهای دوچه در آن سال‌ها آشنا شویم و البته طرف گفتگوی موسولینی نیز مرد تیزی‌بینی است که می‌کوشد با دقیق‌ترین پرسش‌ها دیکتاتور ایتالیا را به حرف آورد. از این رو خوب است که در اینجا با بانی و مجری این گفتگوها نیز آشنا شویم.

امیل لودویگ^۱ در ۱۸۸۱ در خانواده‌ای یهودی در شهر برسلاو^۲ آلمان به دنیا آمد (این شهر امروزه با نام وروتسواف^۳ در لهستان واقع است). پدرش، هرمان کوهن (۱۸۳۸-۱۹۰۶) که بعدها نام خانوادگی‌اش را به لودویگ تغییر داد، چشم‌پزشک بود. امیل در ۱۹۰۲ به کیش مسیحیت درآمد. او حقوق خواند و این رشته را تا کسب درجه دکتري ادامه داد، اما به حرفه

1. Emil Ludwig

2. Breslau

3. Wrocław

روزنامه‌نگاری و نویسندگی روی آورد. امیل در بیست و پنج سالگی به سوئیس رفت و در جنگ جهانی اول به‌عنوان خبرنگار روزنامهٔ برلینی تاگسبلات^۱ در وین و استانبول خدمت کرد. او پس از جنگ نیز بیشتر در سوئیس بود و در ۱۹۳۲ تابعیت این کشور را گرفت. یک سال پس از آغاز جنگ جهانی دوم، در ۱۹۴۰، به آمریکا رفت و در آنجا در تبلیغات ضدفاشیستی فعال بود. و باید توجه کرد که او در این کتاب با بزرگ‌ترین رهبر فاشیست‌های جهان گفتگو می‌کند.

وقتی لودویگ ۵۲ ساله بود، تاریخ به سرنوشت‌سازترین سال تاریخ معاصر آلمان رسید: هیتلر در پایان ژانویهٔ ۱۹۳۳ به قدرت رسید. لودویگ یهودی‌تبار بود و همین کافی بود تا تیره‌ترین رابطهٔ متقابل میان دولت هیتلر و لودویگ ایجاد شود. در آلمان دولتی ضدیهود به قدرت رسیده بود که از دموکراسی و آزادی‌های لیبرال بیزار بود و نمی‌توانست نویسنده‌ای یهودی‌تبار، آزادی‌دوست و فردگرا مانند لودویگ را تحمل کند. پس طبیعی بود که نام کتاب‌های لودویگ نیز در فهرست کتاب‌های ممنوع در آلمان ناسیونال‌سوسیالیست قرار گرفت و در شب کتابسوزان - در آن مراسم آیینی و ترسناک که یوزف گوبلس رهبر ارکستر آتشین آن بود - کتاب‌های لودویگ نیز در آتش پرتاب شد. نیاز نیست تردیدی داشته باشیم که لودویگ، با آنکه یک سال پیش از به قدرت رسیدن هیتلر، در همین کتاب نگاه مثبتی به موسولینی داشت، علیه ناسیونال‌سوسیالیست‌ها موضع می‌گرفت. شاید یک مثال بتواند این ستیز متقابل را به خوبی نشان دهد.

در سال ۱۹۳۶، فردی یهودی به نام داوید فرانکفورتر^۲ (۱۹۰۹-۱۹۸۲) که برای تحصیل پزشکی از یوگسلاوی به فرانکفورت آلمان آمده و پس از

1. Berliner Tagesblatt

2. David Frankfurter

قدرت گرفتن ناسیونال سوسیالیست‌ها از آلمان به سوئیس رفته بود، ویلهلم گوستلوف^۱ را در داووس سوئیس به ضرب گلوله به قتل رساند. گوستلوف یکی از کارگزاران بلندپایه حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان در سازمان خارجی حزب بود و دولت آلمان در پی این ترور از او «شهیدی» تمام‌عیار ساخت. امیل لودویگ در همان سال کتابی با عنوان قتل در داووس در این باره نوشت و این ترور را «نبرد داوود در برابر جالوت» توصیف کرد؛ تعبیری که آشکارا تلمیحی یهودی دارد و خیر و شر را در دو طرف میدان مشخص می‌کند. گوبلس که آن زمان وزیر دولت هیتلر و از پرنفوذترین شخصیت‌های حاکمیت آلمان بود، از خواندن این کتاب لودویگ بسیار خشمگین شده و در یادداشت‌های روزانه‌اش آن را یک اثر «یهودی پلید» توصیف کرده بود. گوبلس نوشته است: «آدم [با خواندن این کتاب] اگر هم اصلاً یهودی‌ستیز نباشد، یهودی‌ستیز می‌شود. این طاعون یهودی باید پاک شود. بی‌کم و کاست. هیچ چیز از آن نباید باقی بماند.»^۲

اما برگردیم به پیش از این دعوای آشکار و به زمانی که لودویگ این مصاحبه را با موسولینی انجام می‌دهد. آن زمان هنوز هیتلر به قدرت نرسیده بود، اما بوی قدرت گرفتن او شامه بسیاری را پر کرده بود و حیرت‌انگیز است که لودویگ فقط چند ماه با این رخداد فاصله داشت و از این آینده نزدیک هیچ بویی نبرده بود! وقتی کتاب پیش‌رو را می‌خوانیم، به این نتیجه می‌رسیم که لودویگ در تشخیص زمانه‌اش به معنای واقعی کلمه مردود شده بود - با آنکه ماده اصلی تمام آثار لودویگ تاریخ و حتی سیاست بود. او

1. Wilhelm Gustloff

2. Elke Fröhlich (ed.): *Die Tagebücher von Joseph Goebbels. Sämtliche Fragmente.*

part I: *Aufzeichnungen 1924-1941*, 4 vols. Interimsregister, München 1987,

2. vol. 2, p. 718.